

آرمان‌گرایی در شعر، واقع‌گرایی در سیاست سیری در اندیشه و عمل سیاسی بهار

محسن مدیر شانه‌چی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

چکیده

در این پژوهش جنبه کمتر شناخته شده حیات ملک‌الشعرا محمد تقی بهار در قلمرو سیاست و تحزب، بررسی و صرفاً به زندگی سیاسی و حزبی او و آرا و اندیشه‌های وی در این زمینه پرداخته شده است. عضویت فعال و رهبری شاخص بهار در احزاب دموکرات عصر مشروطه، دموکرات ایران دهه بیست (به زعامت قوام‌السلطنه)، دو حزب کوچکتر آزادی (مربوط به قوام و ارسنجانی)، نمایندگی وی در ادوار سوم تا ششم و پانزدهم مجلس شورای ملی، وزارت فرهنگ او در کابینه ائتلافی احمد قوام و دیگر کنش‌های سیاسی و حزبی بهار، بررسی و نظریه سیاسی وی از خلال آرا و مواضع او تبیین شده است. بر این اساس، نظریه سیاسی بهار که چارچوب تئوریک این مقاله کشف و استخراج آن است، واقع‌گرایی سیاسی و تمرکز توجه بر مصالح و منافع ملی بود که در هر دو عرصه اندیشه و عمل سیاسی وی تبلور می‌یافت.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، احزاب سیاسی، مطبوعات، ملک‌الشعرا بهار.

مقدمه

بررسی و مطالعه اندیشه‌های سیاسی متفکران و اندیشمندان ایران و نقش این اندیشه‌ها در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از مباحث روشنگر و ضروری مطالعات سیاسی است. در این میان، اندیشمندانی که حیات آنان عمدتاً مصروف فعالیت‌های سیاسی بوده و یا آثار و نوشته‌های آنان مشخصاً به مقولات سیاسی مربوط می‌شده است، بیشتر مورد توجه بوده اند. متقابلاً اندیشمندان و صاحب‌نظرانی که با جامعیتی کم‌نظیر و گاه در نوع خود بی‌نظیر در عرصه‌های گوناگونی پای نهاده و عرصه اندیشه و عمل سیاسی تنها یکی از ساحت‌های حیات پویا و پرثمر آنان را شکل می‌داده است، کمتر مورد عنایت واقع شده‌اند.

ملک‌الشعرا محمدتقی بهار که فعالیت‌های گسترده سیاسی و حزبی او و نیز آرا و اندیشه‌های وی در این عرصه غالباً تحت‌الشعاع شهرت او در مقام شخصیتی علمی، ادبی و فرهنگی قرار گرفته، نمونه مشخصی در این زمینه است. گستره تلاش‌ها و فعالیت‌های بهار، عرصه وسیعی را از شعر در انواع و قالب‌های مختلف آن، تصنیف و ترانه، تحقیقات ادبی، تدریس در دانشگاه، تألیف و تصحیح، روزنامه‌نگاری و مقاله‌نویسی تا فعالیت‌های سیاسی و حزبی و وزرات و وکالت در بر می‌گرفت. در این میان، حوزه اخیر یا حیات سیاسی و حزبی او تا حدود زیادی مغفول واقع شده و به ویژه به نقش و جایگاه او در مقام یکی از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان سیاسی معاصر ایران توجه چندانی نشده است.

اندیشه و نظریه سیاسی بهار که ضمن مباحث این نوشتار تبیین می‌شود، خاص خود او و در عین انسجام و یکپارچگی، متضمن انعطاف و جامعیت لازم بود و با رویکردی واقع‌گرایانه، از یک سو در نوشته‌ها، سروده‌ها و تحلیل‌ها و از دیگر سو در مواضع و رفتارهای سیاسی او تجلی و عینیت می‌یافت.

گرچه در زندگی پر فراز و نشیب بهار و نیز آثار منظوم و منثور او ظاهراً تناقضات و تغییراتی در جهت‌گیری‌ها و مواضع دیده می‌شود، با این حال این همه را در چارچوب نظریه‌ای منسجم که محور آن واقع‌گرایی و عطف توجه به منافع و مصالح ملی بود، می‌توان تبیین و خلاصه کرد. روش تحقیق در این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی است که در آن از تحلیل مقایسه‌ای نیز سود جستیم. همچنین شیوه گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای (اسنادی) است.

چارچوب نظری

شعر بهار را می‌توان شعری آرمان‌گرایانه خواند که شاعر در آن ایده‌آل‌های فکری و جامعه

سیاسی مطلوب خود را به تصویر می‌کشد. با این حال بهار در مقام کنشگری سیاسی بالضروره با واقعیات عرصه سیاست و صحنه عمل سیاسی روبروست و در مسیر تأثیر‌گذاری و نقش‌آفرینی در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی روزگار خود، رویکردی واقع‌گرایانه اتخاذ می‌کند. در چارچوب نظری این پژوهش، آرمان‌گرایی به هر گونه رفتاری اطلاق می‌شود که در جهت دستیابی به هدفی دست‌نیافتنی نظیر برابری یا عدالت شکل می‌گیرد و به مفهوم خاص به طرفداری از پایان دادن به جنگ به گمان تحقق آن با نفس آرزو گفته می‌شود (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۴۶۶). در مقابل، واقع‌گرایی در تمامی شکل‌های خود بر تداوم شرایط بشری تأکید دارد که بر آن اساس، قدرت انگیزه یا نیروی محرکه اولیه طول حیات سیاسی است. کانون تحلیلی این رویکرد بر گروه متمرکز است تا بر فرد و از آنجا که دولت به موثرترین نحو اعمال قدرت می‌کند، گروه اصلی انسانی است. در تحلیل واقع‌گرایانه، دولت بازیگر عقلایی واحدی است که در شرایط نااطمینانی و اطلاعات ناقص عمل می‌کند (مک‌لین، ۱۳۸۷: ۴۶۶). واقع‌گرایی بهار آن گونه که از آرا و نوشته‌های بهار و نیز از رفتارهای سیاسی وی بر می‌آید و در این پژوهش تبیین می‌شود، محافظه‌کاری نیست که در این صورت در تناقض با آرمان‌های وی قرار می‌گرفت و اساساً طرح چنان آرمان‌هایی با نگاه محافظه‌کارانه میسر نبود. این واقع‌گرایی در پی انتخاب از میان گزینه‌های موجود و مبتنی بر درک و تحلیل درست و دقیق شرایط و مقتضیات بود و نه ایده‌آل‌های دست‌نیافتنی. بهار ایده‌آل‌های غایی و جامعه آرمانی خویش را در شعرهایش به تصویر می‌کشد و در نوشته‌ها و نیز گزینش‌های سیاسی خویش در تعامل با شرایط و اولویت‌های عرصه سیاست و مراحل تاریخی جامعه خود در پی راه‌حلهایی معقول و سازنده بر می‌آید. تحقق نظم دموکراتیک و انسجام اجتماعی و سیاسی در پرتوی استقرار دولت مرکزی قدرتمند و برون‌رفت از واگرایی را در شمار پایه‌های اصلی اندیشه و عمل سیاسی واقع‌گرایانه بهار می‌توان خواند که به شرحی که خواهد آمد، رویکردی بدیع و متفاوت بود که از معدود نظریات سیاسی روزگار بهار در میان هم‌روزگاران او محسوب می‌شود. بهار، نظریه سیاسی خود را از عصر مشروطه‌خواهی و دوران افول سلطنت قاجار پی افکند. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و برآمدن خاندان پهلوی بر سریر قدرت و در پی استقرار ثبات و تمرکز در کشور، آن‌گاه که در نظم مستقر و پایان بخش بی‌سامانی‌های سیاسی، مولفه‌های دموکراسی محو می‌شد، دوره‌ای از انزوای سیاسی بهار آغاز شد. با پویایی سیاسی دهه بیست، بهار به صحنه سیاست و تحزب باز می‌گردد. این بار برخلاف دو دهه پیشین و چونان عصر مشروطه‌خواهی در دو دهه پایانی دوران قاجار، توسعه سیاسی در فقدان نظم و ثبات شکل می‌گیرد. در چرخه بی‌نظمی از یک سو و استبداد و خودکامگی از دیگر سو، پی‌جویی نظم دموکراتیک این بار نیز در چارچوب نظریه سیاسی بهار راهنمای اندیشه و عمل

اوست و در آرا و مواضع وی و تعامل او با تحولات این دوره به شرحی که خواهیم دید، تجلی می‌یابد.

مروری بر حیات سیاسی و فرهنگی بهار

ملک‌الشعرا - محمد تقی بهار - زندگانی سیاسی و فرهنگی خود را با فعالیت‌های مطبوعاتی و حزبی در مشهد آغاز کرد. وی در این شهر از یک سو به فعالیت در نشریاتی چون جراید خراسان، طوس و جبل‌المتین کلکته پرداخت و از دیگر سو به انجمن سعادت و حزب دموکرات پیوست و عضو کمیته ایالتی حزب در خراسان شد (بهار، ۱۳۷۱: ۱/الف، ب، د). انتشار روزنامه نوبهار در مقام ناشر افکار حزب دموکرات در واقع تلفیق دو عرصه فعالیت‌های حزبی و مطبوعاتی بهار در آغاز حیات سیاسی و فرهنگی او در خراسان بود. بی‌تردید شکل‌گیری نظریه سیاسی بهار در مقام نظریه‌پردازی واقع‌گرا تا حدود بسیاری مدیون و مرهون تجربه و عمل سیاسی و فعالیت حزبی توأمان با کار مطالعاتی و مطبوعاتی وی بود.

ملک‌الشعرا بهار در ادامه به انتشار تازه بهار، دوره‌های دوم، سوم و چهارم نوبهار و زبان آزاد که هر یک پس از توقیف قبلی منتشر می‌شد، دست زد (بهار، ۱۳۷۱: ۱/ه، و، ز، ح؛ پروین، ۱۳۸۳: ۱۹). ملک علاوه بر این نشریات، در جراید دیگری از جمله ایران، خورشید، دانشکده، شفق، شهاب، طوفان، قانون، محشر، آسیای وسطی، سیاست اسلامی، نسیم صبا و مهر ایران، مقالات فرهنگی، ادبی، اجتماعی و سیاسی خود را به چاپ می‌رساند (پروین، ۱۳۸۳: ۴۷ - ۵۱؛ قیصری، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

در کارنامه سیاسی بهار، گذشته از فعالیت‌های حزبی، به دو عرصه و کالت و وزارت باید اشاره کرد. ملک‌الشعرا پیش از استقرار و تحکیم دیکتاتوری رضا شاه، در ادوار سوم، چهارم، پنجم و ششم قانون‌گذاری به ترتیب به نمایندگی از سوی مردم در جرز (درگز)، کلات و سرخس، بجنورد، ترشیز (کاشمر) و تهران، بار دیگر پس از سقوط رضا شاه، در دوره پانزدهم به نمایندگی از تهران به مجلس شورای ملی راه یافت (شجعی، ۱۳۷۲: ۴۷۴، ۴۹۳، ۵۰۶، ۵۳۴، ۷۹۳). تجربه کوتاه‌مدت وزارت بهار، مسئولیت پنج ماه و نیمه او در سال‌های ۲۴ و ۲۵ در مقام وزیر فرهنگ در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه) بود (اداره کل آرشیو نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۷۹: ۲۱۴).

در حالیکه دوران و کالت و وزارت بهار به‌عنوان بخشی از تجربه سیاسی او به پیش و پس از دوران خود کامگی رضا شاه باز می‌گردد، زندان در مقام بخش دیگری از تجربیات سیاسی وی به این دوران مربوط می‌شود. بهار دوبار در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۱۱ به حبس افتاد و ماه‌ها در آن‌جا به سر برد (بهار، ۱۳۷۱: ۱). در همین دوران شیخ یحیی کیوان (واعظ قزوینی) - مدیر

روزنامه نصیحت - و از مخالفان سرسخت رضاشاه به قتل رسید. برخی بر این نظر بودند که وی به اشتباه به جای بهار ترور شد اما بعضی همچون ضیاءالدین الموتی، خودِ واعظ را هدف اصلی دانسته‌اند (الموتی، ۱۳۷۰: ۲۵۸).

بهار پس از بازگشت دوباره به سیاست در فضای باز دهه بیست و کنش‌های سیاسی و حزبی مورد اشاره، در سال‌های پایانی عمر خویش مقارن با واپسین سال‌های این دهه در کنار فعالیت‌های ادبی ریاست انجمن صلح را پذیرفت. بدین‌سان در حیات سیاسی و فرهنگی بهار، پرداختن به مقوله صلح که از وجوه مشترک بنیادین دو عرصه شعر و سیاست او بود، در آخرین روزهای زندگی سرشار از کار و پیکار وی شکلی نمادین نیز به خود گرفت.

آرمان‌گرایی در شعر بهار

اشعار ملک الشعرا، سرشار از آرمان‌ها و ایده‌آل‌های اوست. بهار، قدرت سخنوری و مرتبت شاعری خویش را به خدمت طرح و تبیین ایده‌آلیسم انسان‌گرایانه‌اش گرفت. پی‌جویی آرمان‌هایی چون آزادی و عدالت محور بسیاری از سروده‌های ملک است. بر این اساس بهار بیشتر به قصیده پرداخت تا غزل و در معدود غزلیات او نیز پویایی و انسان‌گرایی به جای تغزل و خودآزاری عاشق و دیگر آزاری معشوق می‌نشیند (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۶).

آزادی، ترجیح بند سخن ملک شاعران دوران و بهار شعر حماسی معاصر ایران است. آرمان آزادی در شعر بهار برخاسته از ژرفای جان و روان او و برگرفته از مبارزات آزادی‌خواهانه‌اش در جنبش مشروطه در اوان جوانی اوست. وطنیه ملک الشعرا بهار با این بیت پایان می‌پذیرد:

ملک را آزادی و فکر و قلم قوت فراست
خامه آزاد نافذتر ز نوک خنجر است

بهار در تجدد ادبی و نوآوری‌های شعری خویش واژگانی چون دموکراسی را در مقام تعیین‌بخشی به آزادی به کار می‌گیرد:

اختر سعد دموکراسی ز مغرب بردمید
پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق رسید

دادخواهی و عدالت‌طلبی را آموزه آرمانی دیگر بهار می‌توان خواند که در پیوند با آزادی خواسته اساسی مشروطه‌طلبانی بود که ملک‌الشعرا، جوانی و بهار عمر خود و حیات پویای ادبی خویش را با آن آغاز کرد.

قانون‌خواهی و ضرورت استقرار جامعه قانونمند و حکومت مبتنی بر قانون از دیگر آرمان‌های محوری بهار است و او را از این منظر نیز یکی از سخنگویان اصلی مشروطه‌خواهان ایران می‌توان خواند:

عمری به هوای وصلت قانون
از چرخ برین گذشت افغانم
جامعه آرمانی بهار، جامعه‌ای عاری از دروغ و استوار بر راست‌گفتاری و راست‌کرداری
است:

دروغ است همدست اهریمن
ابا هر بدی دست در گردنا
وطن پرستی که سراسر حیات سیاسی و اجتماعی بهار سرشار از تجلی و تعین آن است،
ساحت دیگری از آرمان‌های ملک‌الشعرا و شعر او را دربر می‌گیرد:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است
معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است
هست ایران مادر و تاریخ ایرانت پدر
جنبشی کن گر تو را ارث از پدر وز مادر است
شور و یفتگی به مفاخر ملی و ایران باستان بخشی از قلمرو آرمان‌های بهار و سروده‌های
میهن پرستانه او را شکل می‌دهد. ابیاتی از وطنیه ملک را مسرشار از این آرمان می‌یابیم:

خسروان پیش نیاکان تو زانو می‌زدند
شاهد من صغه شاپور و نقش قیصر است
این همان ملکی است کاندرا باستان بینی در او
داریوش از مصر تا پنجاب فرمان گستر است
و در جایی دیگر چنین می‌گوید:

خوشا مرز آباد ایران زمین
خوش آن شهریاران با آفرین
کجا رفت آن کاوه نامدار
کجا شد فریدون والاتبان

ببیند کاینجای مانده تهی
ز اورنگ و دیهیم شاهنشهی

بهار در آرمان ایران‌ستایانه و وطن‌خواهانه خود گاه با نگاهی منجی‌طلبانه در پی مصلحی
کارساز است که کار میهن را سامان بخشد:

عشق من این بود که در ملک جم
نابغه‌ای قد بنماید علم
نابغه‌ای صالح و ایران پرست
رشته افکار بگیرد به دست

با این حال نجات وطن و احیای مجد و عظمت میهن در شعر آرمانی بهار بیش از همه در
گرو تعالی فکری و علمی ایرانیان است. بر این اساس، دانش و فرهنگ را از کانون‌های محوری
آرمان‌های بلند بهار می‌توان خواند:

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت موز
ملک بی فرهنگ و بی آیین درختی بی بر است
در ره تقوی و دانش رو که بهر کار ملک
پیر دانشور به از برنای نادانشور است
با کتاب و اوستاد این قوم را پاینده ساز
چون زید قومی که او را نی ادب نی مشعر است

خردجویی و خردورزی را نیز در شعر بهار از ضرورت‌های کامیابی و بهروزی ایرانیان
می‌توان دید:

تو را گویم ای پور فرخنده‌پی
خرد جوی تا کام یابی ز وی

جهل، خرافه و ریا، بیراهه‌ای است که ملک و ملتی را به ورطه انحطاط افکنده و راه را بر
آزادی و آبادی و ترقی ایران و ایرانی بسته است. بهار در شعر خود بارها به افشا و پیکار با این
بیراهه و کژرهِه برخاسته است:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید
 حال خود را دیده واغوثا و واویلا کنید
 کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند
 پیش ظالم پافشاری یکه و تنها کنید
 خانه هاتان شد خراب اما صداها تان گرفت
 آخر ای خانه خرابان لااقل نجوا کنید
 خودکشی باشد قمه بر سر زدن آن تیغ تیز
 بر سر دشمن زنید و خویش را احیا کنید

و در جای دیگر می‌گوید:

هی علی و هی حسین و هی حسن گویم چون نیست
 نی علی و نی حسین و نی حسن من با کیم
 خلق ایران دسته ای دزدند و بی دین، دسته‌ای
 سینه زن زنجیر زن قداره زن من با کیم
 گویم این قداره را بر گردن ظالم بزن
 لیک شیطان گویدش بر خود بزن من با کیم
 گویمش باید پوشانی کفن بر دشمنان
 باز می‌پوشد به عاشورا کفن من با کیم

و نیز در جای دیگری:

زداد و زدین بر تو رفت این ستم
 که این داد و دین از جهان باد کم
 گر این داد و دین است پس کفر چیست
 بر این داد و دین بر بیاید گریست

پرهیز از اختلاف اقوام و مذاهب و اتحاد شرق اسلامی، آرمان دیگری است که گرچه از عرصه‌های محوری اندیشه سیاسی ملک الشعرا نبوده و وی چندان بدان نپرداخته اما گوشه

چشمی به آن داشته است و در قلمرو ایده‌آل‌های بهار از این منظر مشابهتی با برخی مصلحان جهان اسلام همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری دیده می‌شود:

چند گویی چرا مانده ویران
 هند و افغان و خوارزم و ایران
 جنبش دوستی و وداد است
 روز یکرنگی و اتحاد است
 ثروت و ملک و ناموس و مذهب
 چار چیز است در ما مرکب
 ثروت و ملک و ناموس ما را
 برده این اختلافات مذهب
 عزت ما به دو چیز بسته است
 اتحاد اول و بعد مکتب
 هند و ترکیه و مصر و ایران
 تونس و فاس و قفقاز و افغان
 در هویت دو اما به دین یک
 مختلف تن ولی متحد جان

بهار بارها در سروده‌های خویش از پیکار در راه آزادی و استقلال و مرگ در راه وطن سخن گفته است:

مردن اندر شیرمردی بهتر از ننگ فرار
 کادمی را عاقبت تیر اجل در معبر است
 گر بیاید مرد باری خیز و در میدان بمیر
 مرگ در میدان به از مرگی که اندر بستر است
 هر که بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان
 چون شهیدان از می فخرش لبالب ساغر است
 مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی
 بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است

با این همه، پرهیز از جنگ و دشمنی و گرایش به صلح و آشتی، آرمان مطلوب بهار است که خصوصاً در اشعار سال‌های پایانی زندگی او دیده می‌شود. بهار در بخشی از قصیده مشهور جغد جنگ چنین می‌سراید:

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او
 که تا ابد بریده باد نای او
 چه باشد از بلای جنگ صعب تر
 که کس امان نیابد از بلای او
 شراب او ز خون مرد رنجبر
 وز استخوان کارگر غذای او
 همی زند صلاهی مرگ و نیست کس
 که جان برد ز صدمت صلاهی او
 همی دهد ندای خوف و می رسد
 به هر دلی مهابت ندای او
 همی تند چو دیوپای در جهان
 به هر طرف کشیده تارهای او
 چو خیل مور گرد پاره شکر
 فتد به جان آدمی عنای او

پس از ابیاتی طولانی، بهار در ادامه افزون بر صلح‌خواهی از آرمان‌های دیگر خویش همچون راستی و برابری می‌گوید:

کجاست روزگار صلح و ایمنی
 شکفته مرز و باغ دلگشای او
 کجاست عهد راستی و مردمی
 فروغ عشق و تابش ضیای او
 کجاست دور یاری و برابری
 حیات جاودانی و صفای او
 خوشا کبوتر سفید آشتی
 که جان برد سرود دلفزای او

رسید وقت آن که جغد جنگ را
جدا کنند سر به پیش پای او

تجددطلبی و اصلاحات تجددخواهانه در آرمان بهار، ساحت دیگری از شعر آرمانی او را شکل
می‌دهد:

فرتوت گشت کشور و او را
بایسته تر ز گور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدد و اصلاح
راهی جز این دو پیش وطن نیست

و در جای دیگر می‌گوید:

ذوق بشریت را این عشق کهن گم کرد
عشقی نو و فکری نو اندر بشر اندازید

ایده آل‌ها و آرمان‌های بهار را در شعر بلند او بیش از هر چیز شاید در مبارزه بی‌امان شاعر
با جهل و جور و جبونی بتوان خلاصه کرد:

همه استمگران جهولانند
ظالمان جاهلان و غولانند
جاهلان ظالمند یا مظلوم
مترادف بود جهول و ظلم

بهار در شعر دیگری در این خصوص می‌سراید:

بی خردان بر گرفته حربه تزویر
گشته به خونریزی ملوک مصمم

در پایان قصیده نامدار دماوندیه نیز بهار خواست خود را در محو بی‌خردی، ظلم، پستی و
تزویر بدین سان می‌سراید:

بفکن ز پی این اساس تزویر
بگسل ز هم این نژاد و پیوند
برکن ز بن این بنا که باید
از ریشه بنای ظلم برکند

زین بی خردان سفله بستان

داد دل مردم خردمند

طرح اندیشه سیاسی بهار

ملک‌الشعرا بهار زندگانی سیاسی و فعالیت‌های حزبی خویش را پس از تجربه دوران نوجوانی در انجمن‌های مشروطه خواهان همچون انجمن سعادت، مشخصاً با حزب دموکرات آغاز کرد. وی همراه با حیدرخان عمواوغلی در سال ۱۲۸۹ شعبه‌ای از این حزب را در مشهد تشکیل داد (کرونین، ۱۳۹۴: ۲۳). دو حزب اعتدالی و دموکرات که همزمان با مجلس دوم تأسیس شدند، نوعی نظام حزبی و دموکراسی دو حزبی زودگذر را در ایران پی افکندند. ملک در نخستین حضور خود در پارلمان، در مجلس سوم به فراکسیون دموکرات پیوست و پس از انحلال دو حزب در پایان کار مجلس سوم همراه با تنی چند از دیگر فعالان حزب دموکرات در صدد احیای این حزب برآمد.

در این زمان برخی دموکرات‌ها به مخالفت با تشکیل حزب برخاستند و با تجمع آنان حول محور سیدمحمد کمره‌ای، تشکل دموکرات‌های ضدتشکیلی به وجود آمد. بهار و همراهان او که اکثریت داشتند، به دموکرات‌های تشکیلی موسوم شد. بهار در این میان، با سابقه مطبوعاتی خود و با توجه به جایگاه جراید ایران و نوبهار و زبان آزاد در مقام نشریات دموکرات‌های تشکیلی، نقشی محوری در این تشکل یافت (بهار، ۱۳۷۱: ۲۳، ۲۷، ۱۱۶).

پس از انحلال نخستین دو حزب سیاسی ایران و در پی بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های بهار برای تشکیل فراکسیون دموکرات در دوره بعدی تقنینیه (مجلس چهارم)، دو حزب اصلاح‌طلب و سوسیالیست تشکیل شد. بدین‌سان این بار نظام دو حزبی در این مجلس در قالب این دو حزب تجلی یافت و پس از چندی با تشکیل احزاب دیگری چون حزب تجدد نوعی نظام چند حزبی جایگزین آن شد. اصلاح‌طلبان در مجموع متشکل از اعتدالیون سابق بودند و سوسیالیست‌ها عمدتاً شامل دموکرات‌های پیشین می‌شدند. بهار در این میان به‌رغم پیشینه فعالیت پیگیر در حزب دموکرات، با انتقاد از سوسیالیست‌ها به همکاری با اصلاح‌طلبان پرداخت. این نکته خود مبین یکی از نکات اصلی نظریه سیاسی واقع‌گرایانه ملک‌الشعرا بهار و واقع‌گرایی عملی او در گزینش‌ها و مواضع سیاسی و حزبی بود.

در نظریه سیاسی انعطاف‌پذیر و واقع‌گرای بهار، درک و شناخت شرایط سیاسی و اجتماعی ایران از عناصر محوری بود. بر این اساس، بهار سوسیالیسم را با جامعه ایران متناسب نمی‌دانست. هم بر این مبنا بهار از شعاردادن و منفی‌بافی که شیوه رایج سیاست زمان او بود، پرهیز داشت و

در عین تعلقات و فعالیت‌های حزبی از تعصبات و مجادله‌های معمول سیاسی و حزبی که زمینه تفرقه را فراهم می‌ساخت، به دور ماند.

آموزه نظم دموکراتیک در منظومه اندیشه سیاسی بهار

بهار در پی پایان بخشیدن به بی‌ثباتی و بی‌نظمی بود و همه مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی و تشکیلاتی او به گونه‌ای منسجم و نظام‌مند در این مسیر قرار می‌گرفت. در منظومه اندیشه سیاسی بهار، نظم سیاسی و انضباط اجتماعی رویاروی آرمان‌های آزادی‌خواهانه قرار نمی‌گرفت بلکه مکمل آزادی و دموکراسی پایدار محسوب می‌شد. در واقع، مواضع سیاسی گوناگون بهار را در قبال تحولات و حوادث عصر خود بر این اساس می‌توان تفسیر کرد.

بهار آزادی‌خواه در گرماگرم مبارزات مشروطه‌خواهان و دموکراسی‌طلبان ایران با استبداد قاجار نگران درافتادن جامعه به ورطه رادیکالیسم و هرج و مرج بود. هم از این‌رو شاید در میان دموکرات‌ها تنها کسی بود که به اقداماتی چون ترور اتابک امین السلطان و سوء قصد به محمدعلی شاه واکنشی اعتراض آمیز نشان داد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۱۹). به تعبیر همایون کاتوزیان، بهار از یک سو بر مشروطه‌خواهی پای می‌فشرد و از سوی دیگر با آشوب مخالفت می‌ورزید، نه از مشروطه دل می‌کند و نه به نام آزادی بر آتش هرج و مرج دامن می‌زد و در این میان خواستار مشروطه مقتدر بود (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

در سال‌های پایانی دوران یکصد و پنجاه ساله سلطنت دودمان قاجار بر ایران، بر اثر مجموعه عوامل درونی و بیرونی، کشور به پریشانی و بی‌سامانی دچار شده بود. شماری از وطن‌خواهان و رجال ملی هر یک در پی چاره‌ای برآمدند. بسیاری در این میان راه خود را از مرکز جدا کردند و در گوشه و کنار کشور جنبش‌ها و قیام‌هایی را تدارک دیدند. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آغازگر پایان این دوران پر تلاطم بود و نوید ثبات و امنیت و اصلاح امور در می‌داد. سیدضیاءالدین طباطبایی در کنار سردار سپه دو چهره شاخص کودتا بودند.

سید ضیا و قوام دو تن از رجال برجسته سیاسی ایران بودند که هر یک محور جمعی از فعالان سیاسی و در رأس دو طیف سیاسی رقیب در هر دو مقطع تاریخی پر تنش پیش و پس از سلطنت رضا شاه محسوب می‌شدند. بهار با آن که از یاران و همراهان قوام بود و در هر دو مقطع تاریخی مورد نظر بنا به اندیشه و گزینش سیاسی خود به همکاری با قوام روی آورد، نظر به همان مبنای فکری و در چارچوب واقع‌نگری و عمل‌گرایی و با امید به ایجاد اصلاحات در پرتو نظم و اقتدار به سید ضیا و کودتای او دل بست. آن دو به تعبیر بهار اوضاع را به یک شکل و یک رنگ می‌دیدند و بهار بر این اساس موافقت خود را با هر نقشه و فکر مربوط به اوضاع به

سید ضیا اعلام کرد و درصد برقراری ارتباط میان سید و دوستان خود (تیمور تاش و فیروز) برآمد (بهار، ۱۳۷۱: ۶۴، ۶۶، ۹۱). با این حال کودتا بی‌اطلاع و بی‌استحضار او از اصل نقشه و مراد حقیقی کودتاچیان صورت گرفت (بهار، ۱۳۷۱: ۹۱).

در پی وقوع کودتا، بهار نیز همراه با جمع کثیری از رجال و فعالان سیاسی کوتاه زمانی توقیف شد. پس از آزادی از او درخواست همدستی و همکاری شد. بهار به تعبیر خود، سید ضیا را جوانی هوشیار، شجاع، نافذ و انقلابی می‌دانست و کماکان به اصلاحات دولت او امیدوار بود اما از آن جا که در او احاطه به اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیسم و کمونیزم یا فاشیسم طبق رویه علمی و از روی منطق و کتاب نمی‌دید و به گفته خویش نمی‌توانست کورکورانه همکاری کند، به درخواست او پاسخ منفی داد (بهار، ۱۳۷۱: ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱).

نگاه بهار و مواضع او به دوران پس از عزل سید ضیا و فرار او از کشور و قبضه بیش از پیش اوضاع توسط رضاخان میرپنج (سردار سپه) نیز بر همین اساس و در چارچوب اصول شکل دهنده اندیشه و نظریه سیاسی وی بود. با عزل سید ضیاءالدین طباطبایی، رقیب سیاسی وی احمد قوام که به دستور سید ضیا و توسط کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان زندانی بود، آزاد شد و به جای سید بر مسند صدارت نشست. ملک الشعرا بهار که بر خلاف بسیاری از سیاستمداران و ادیبان آن روزگار همچون عارف قزوینی و ایرج میرزا نظر مساعدی نسبت به قیام کلنل و اقدامات اصلاحی خود سرانه وی نداشت و اصلاحات را در پرتو نظم و انضباط و تمرکز امور موفق می‌دید، به حمایت از قوام برخاست. دولت قوام‌السلطنه به تعبیر ملک پرکارترین و لایق‌ترین دولت پس از کودتا بود (بهار، ۱۳۷۱: ۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱).

ملک الشعرا بهار نه فقط با قیام کلنل در خراسان بلکه با هیچ یک از جنبش‌هایی که در دوران ضعف و زوال خاندان قاجار و در آستانه انتقال قدرت و سلطنت از این دودمان به خاندان پهلوی در گیلان و آذربایجان و جنوب ایران شکل گرفت، موافق نبود. از نگاه بهار و در نظریه سیاسی وی، حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات بر پا می‌شد، صالح‌تر بود. بر این اساس، حکومت می‌بایست قدرت می‌یافت و نقطه اتکا به دست می‌آورد و مملکت دارای مرکز ثقل می‌شد (بهار، ۱۳۷۱: ح).

با این حال بهار به گفته خود از یک سو بر سر کار آمدن دولت مقتدر مرکزی را با همراهی احزاب و مطبوعات آزادی‌خواه و به شرط عدالت می‌خواست و از دیگر سو در عین مخالفت با این جنبش‌ها که آن‌ها را حرکاتی خلاف مصالح کلیت ملک و ملت و زیان بخش به حال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان می‌دانست، نسبت به آنان عداوتی هم نداشت (بهار، ۱۳۷۱: ط). بهار بر این اساس و با تبیین هر یک از این تحرکات و نحوه برخورد با آن‌ها، اقدام و ثوق در

ختم غائله گیلان، اصفهان و کاشان و شروع حل غائله آذربایجان را تأیید اما ختم قانون شکنانه، خدعه‌آمیز و بی‌رحمانه آن را از سوی مشیرالدوله و مخبرالسلطنه و نیز شیوه برخورد مشیرالدوله با جنبش تنگستان و دشتستان را به رغم تأکید بر دانش و پاکدامنی او تفسیح کرد و خیابانی و شیخ حسین خان چاه کوتاهی را (با وجود عدم موافقت با قیام آنان در چارچوب نظریه سیاسی تمرکز جویانه و واقع‌گرایانه خویش) شهید خواند و در مقام شاعری آزادی‌خواه و آرمان‌گرا در سوک آنان مرثیه سرود (بهار، ۱۳۷۱: ۳۴ و ۴۰؛ کسروی، ۱۳۷۶: ۵۵ و ۱۶۹).

بهار، اقتدار و تمرکز دولت را می‌طلبید و وجود چنین دولتی را برای اصلاحات صالح‌تر از قیام‌ها و جنبش‌هایی می‌دانست که ناگزیر می‌بایست در مسیر تحقق این تمرکز و اقتدار قربانی شود. ملک‌الشعرا بهار بقای حکومت درمانده و ضعیف احمد شاه را از موانع نیل به اقتدار و اصلاحات بنیادی می‌دانست. بر این اساس، به رجالی چون وثوق دل بست که بتوانند دست به کاری اساسی زنند و هم بر این اساس به انتقاد از آنان پرداخت. وی در ایران در پی مصلحانی بود که همچون موسولینی و آتاتورک با ایجاد دولت‌های مقتدر به جای حکومت‌های ضعیف، اتحاد ملی را محقق سازند و به انجام اصلاحات پردازند. بهار از وثوق انتقاد می‌کند که نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار موسولینی یا آتاتورک را پیش گیرد و این کار بعدها به دست عده‌ای قزاق، (نه به دست عده‌ای عالم و آزادی‌خواه)، صورت گرفت (بهار، ۱۳۷۱: ۲۹).

خودکامگی و سرکوبگری از نگاه بهار، تأمین‌کننده اقتدار و اصلاحات مقتدارانه نبود. او عدالت و دموکراسی و آزادی احزاب و مطبوعات را شرط حمایت از دولت مقتدر متمرکز مطلوب خود و لازمه موفقیت آن در اصلاح امور بر می‌شمرد (بهار، ۱۳۷۱: ۳۱۸). در عین حال، تفرق، دست‌بندی‌های خصمانه، تشت و هرج و مرج را نه تنها مخل نظم و آرامش بلکه مقدمه و بهانه‌ای برای سرکوب و محو و انعدام آزادی و دموکراسی می‌خواند. او به درستی به بیان این تجربه تکرار شونده در تاریخ ایران می‌پردازد و می‌گوید این معنی بر من مسلم است که هر وقت بناست بدبختی بزرگی بر ضد دموکراسی پیش بیاورند، قبلاً از هرج و مرج ابتدا می‌کنند (بهار، ۱۳۷۱: ۳۱۸). حکومت مقتدر و تمرکزگرای رضا شاه که وحدت، تمرکز، اقتدار و امنیت را به ارمغان آورد، از بسیاری جهات می‌توانست مطلوب بهار باشد اما افتراق اساسی آن با آنچه بهار در پی آن بود، برانداختن آزادی و برقراری حکومت قزاقان چکمه‌پوش و خودکامگان سرکوب‌گر و حاکمیت مطلقه به جای حکومت مصلحان صالح و عالم و آزادی‌خواه بود.

بهار در این خصوص با اشاره به پیش‌بینی‌های خود در باب بروز مضرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی، از تسلط مردی قوی با قوای کامل و وسایل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی مجلس و بر جان و مال همه سخن می‌گوید. به

گفته بهار، او که تا دیروز آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی را در سر داشت و با هر کس که احتمال قدرتی در او می‌رفت همداستان شده بود، اینک باید با مقتدرترین حکومت‌ها مخالف می‌کرد؛ چرا که وی را خطرناک می‌دید (بهار، ۱۳۷۱: ط).

بهار و اقلیتی از نمایندگان مجلس پنجم، رویاروی اکثریت این مجلس با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی به مخالف برخاستند اما این مخالفت سودی نبخشید و سردار سپه به سلطنت رسید. ملک‌الشعرا بهار کوتاه زمانی در آغاز سلطنت پهلوی در مقام نماینده مجلس ششم در صحنه سیاسی ایران حضور داشت و از آن پس بهره او از سیاست تا پایان پادشاهی رضا شاه گاه انزوا و سکوت و خانه‌نشینی و گاه حبس و تبعید و دربه دری بود.

اعتدال و توازن سنت و تجدد در واقع‌گرایی سیاسی بهار

از عناصر محوری اندیشه سیاسی ملک‌الشعرا بهار تلفیق و توازن سنت و تجدد در فراز و فرود جامعه در حال گذار ایران عصر خود بود. این تلفیق خود بخشی از واقع‌گرایی سیاسی بهار و مجموعه گرایش‌ها و مواضعی بود که برخی از آن به اعتدال همیشگی بهار تعبیر کردند (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۴۱۱). بهار، مفاهیم گاه دوگانه‌ای چون نظم و دموکراسی، و اقتدار و مشروطیت را ملازم و مکمل یکدیگر می‌دید. وطن‌پرستی پرشور بهار و ناسیونالیسم ایران‌گرایانه او نیز از یک سو با شووینیسیم و رمانتیسیم ناسیونالیستی برخی همزمانان خود متفاوت و از دیگر سو در تلفیق و همسویی با انسان‌گرایی و جهان‌وطنی است:

سر خویها مردمان دوستی است

نگر تا خداوند این خوی کیست

کسی کش منش ره به بنیاد داشت

بن و بیخ کار جهان یاد داشت

جهان است پیشش یکی خانه‌ای

نیند در آن خانه بیگانه‌ای

همه مردمان بستگان ویند

زن و مرد پیوستگان ویند

بجوید دلش مهر برنا و پیر

که از مهر پیوند نبود گزیر

بهار صلح را نیز بی‌ساز و برگ جنگ به هنگام ضرورت نمی‌بیند و در اعتدال و واقع‌نگری سیاسی او به عبارتی صلح مسلح توازنی میان پاسیفیسم منفعلانه و آنتاگونیسم انسان‌ستیزانه برقرار می‌کند:

ملک را لشکر نگه دارد ز قصد دشمنان
ملک بی لشکر همانا قصر بی بام و در است
صلح اگر خواهی به ساز و برگ لشکر کوش از آنک
بیش ترسد دشمن از تیغی که نیشش جوهر است

اعتدال بهار در تلفیق سنت و تجدد همچنین به تعبیری به پرهیز او از افراط و تفریط در عرصه‌هایی چون اندیشه دینی و میراث فرهنگ خودی و گرایش و تلاش وی به اصلاح و تصفیه در این عرصه‌ها می‌انجامد. بهار بدین‌سان به تعامل معتدل با سنت و تجدد، غربال سنت و برگرفتن گزاره‌های مفید تجدد می‌پردازد (زرقانی، ۱۳۵۰: ۴۱ و ۴۲).

ملک در شعر خود چنانکه پیشتر دیدیم، بی‌امان به مبارزه با خرافات می‌پردازد و همزمان به نفی تجدد دین‌ستیزانه برمیخیزد. پیشتر به وجهی از همانندی بهار با احیاگران و مصلحانی چون سید جمال و اقبال در باب اتحاد شرق اسلامی اشاره شد. از منظر نگاه به جایگاه و ضرورت دین از یک سو و لزوم زدودن آن از پیرایه‌ها و تعصبات از دیگر سو، باز مشابهتی را میان بهار و اصلاح‌طلبان دینی مورد اشاره می‌توان یافت؛ نگاهی که توازنی را میان افراط و تفریط بسیاری از معاصران بهار و پیشینیان و پسینیان او در این باب نشان می‌دهد:

دین را مکن آلوده تعصب
کاسلام ز آلائش است عاری
بی دین فسرد مردم زمانه
بی دین را نیست استواری

اعتدال و توازن میان سنت و تجدد را از مولفه‌های واقع‌گرایی سیاسی بهار می‌توان خواند که ساحت‌های گوناگون سیاست و اجتماع و فرهنگ زمانه او را دربر می‌گیرد.

بهار و بازگشت به صحنه سیاست

با خلع رضاشاه از سلطنت و خروج وی از کشور و باز شدن فضای سیاسی، بسیاری از رجال و فعالان سیاسی اواخر عصر قاجار که در دوره پهلوی اول در زمره محبوسان، تبعیدیان و

منزویان بودند، به میدان سیاست بازگشتند. قوام و بهار دو تن از این چهره‌های نام آشنا بودند. بهار پس از تجدید حیات نوبهار، در سال ۱۳۲۴ همراه با دکتر حسن ارسنجانی و برخی دیگر از فعالان سیاسی که غالباً از هواداران قوام بودند، به تشکیل حزبی به نام آزادی پرداخت.

با تشکیل حزب دموکرات ایران از سوی قوام در سال ۱۳۲۵، حزب آزادی در آن حزب ادغام شد و غالب رهبران حزب آزادی از جمله ارسنجانی و بهار به حزب جدید پیوستند (ارسنجانی، ۱۳۷۹: ۴۶). بهار عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۱۰). وی به کابینه قوام نیز راه یافت و کمتر از شش ماه وزیر فرهنگ بود. در همین هنگام به ریاست نخستین کنگره نویسندگان ایران که در تابستان ۱۳۲۵ به میزبانی انجمن فرهنگی ایران و شوروی در تهران برگزار شده بود، برگزیده شد (قیصری، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

در سال‌های ۲۵ و ۲۶، ملک‌الشعرا بهار در آخرین تجربه وکالت خویش به نمایندگی مجلس پانزدهم از تهران برگزیده شد و همراه با سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، رهبری فراکسیون دموکرات هوادار قوام را به عهده داشت که اکثریت این مجلس را تشکیل می‌داد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۱۸). بهار در واپسین تجربه سیاسی و حزبی خود، در سال ۱۳۲۹ به ریاست انجمن هواداران صلح برگزیده شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۳۰۳). این جمعیت که در خرداد ۱۳۲۹ تأسیس شد، در آبان ۱۳۲۹ نخستین کنگره خود را در تهران برگزار کرد و بهار در هیات مدیره جدید نیز عضویت یافت (ذاکر حسین، ۱۳۷۰: ۲۳۷).

در گذشت ملک‌الشعرا محمد تقی بهار پس از ۶۴ سال زندگی پربار در سال ۱۳۳۰، پایان حیات شاعری آرمان‌خواه و سیاستمداری واقع‌نگر بود که در نوشته‌ها و تحلیل‌های خود نظریه سیاسی جامع و منسجمی ارائه کرد و مواضع و کنش‌های سیاسی خود را نیز بر مبنای چنین اندیشه و نظریه‌ای سامان بخشید.

بهار از قریب یک سده پیش با تشخیص علمی و واقع‌گرایانه کنش‌های سیاسی به بیان دیدگاه‌ها و انگاره‌هایی پرداخت که تاکنون نیز در تحلیل تحولات و فراز و فرودهای تاریخ معاصر و داوری در خصوص آن، بدیع و جسورانه می‌نماید و با گذشت روزگاران و تحقیق و تبیین علمی وقایع سیاسی، بیش از پیش تازگی می‌یابد.

بدین‌سان، ملک‌الشعرا بهار را می‌توان شاعری آرمان‌خواه و سنت‌گرا- و نه لزوماً محافظه‌کار- اما سیاست‌پیشه‌ای مدرن و نوگرا دانست که اساس نظریه سیاسی وی را واقع‌گرایی تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

بهار در حیات سیاسی و حزبی خود که حدوداً نیمی از عمر نه چندان طولانی او را در بر گرفت، تجربیات بسیاری را پشت سر نهاد که بر جامعیت کار او بیش از پیش افزود. گرچه فعالیت‌های فرهنگی و ادبی در مقام استاد دانشگاه، نویسنده، شاعر، منتقد ادبی، روزنامه‌نگار و پژوهشگر، او را بیشتر در این عرصه‌ها نامدار ساخت، در قلمرو سیاست و اجتماعیات نیز کارنامه‌ای درخشان و پربار داشت.

بهار تلاش سیاسی و اجتماعی خود را از مبارزات مشروطه‌خواهی آغاز کرد. در احزاب سیاسی دو دوره (پیش و پس از سلطنت خودکامانه و اقتدارگرایانه رضا شاه) شرکت کرد و در شمار رهبران این احزاب قرار گرفت. در پنج دوره پارلمانی به نمایندگی مردم برگزیده شد و تجربه کوتاه مدت وزارت را نیز از سر گذراند. در کشاکش این پیکارها بارها به حبس و تبعید افتاد، مقالات انتقادی و اشعار سیاسی ماندگاری از خود به یادگار نهاد و سرانجام به نظریه سیاسی بدیع، جامع، منسجم و واقع‌نگرانه‌ای دست یافت که خاص خود او و حاصل مطالعات، ژرف‌اندیشی‌ها و تجربیات وی در قلمرو سیاست و اجتماعیات از عرصه اندیشه تا صحنه عمل بود.

تجربه‌آموزی، واقع‌گرایی، اعتدال در عین تأکید و اصرار بر اصول و آموزه‌ها، شجاعت، صریح بودن، صداقت و جسارت در بیان اعتقادات و مواضع، از ویژگی‌های اندیشه و عمل سیاسی بهار بود. بهار با نگرش واقع‌بینانه و علمی سیاسی که می‌توان آن را به اندیشه بنیان‌گذار دانش نوین سیاست نیکولو ماکیاولی نزدیک دانست، بر این نظر بود که در سیاست هر کار و هر عمل شنیع و خشنی که مقرون به بقا و قدرت شخص یا جماعتی شود، رواست و در عرف ملکداری جایش هموار می‌شود (بهار، ۱۳۷۱: ۳۳۸). بدیهی است این امر مورد پسند بهار در مقام شاعری آرمان‌خواه نبود اما بیان جسورانه واقعیتی سیاسی و اندیشه‌ای واقع‌گرایانه بود.

از منظر دیالکتیکی، با کند و کاو در کارنامه پر بار بهار شاید دو تناقض جلوه‌گر شود. نخست، تناقضی میان دو ساحت پر ثمر از عرصه‌های گوناگون حیات او، شعر و سیاست. بهار از یک سو شاعری آرمان‌جو و سنت‌گرا و از دیگر سو سیاستمردی مدرن، نوگرا و واقع‌نگر بود. ملک‌الشعرا بهار آرمان‌های خود را در اشعار و سروده‌هایش بیان می‌کرد اما در صحنه سیاست و اجتماعیات با واقع‌بینی و واقع‌گرایی خاص خویش که کمتر نمونه و قرینه‌ای در روزگار او برای آن می‌توان یافت، به‌رغم افراط و تفریط‌ها، خیال‌بافی‌ها، شعارها و غوغاهای زمانه، واقع‌گرایانه در جستجوی عناصر و مؤلفه‌های منافع ملی برآمد.

تناقض دوم، جستجوی آزادی و دموکراسی از یک سو و نظم و تمرکز و انضباط سیاسی و

اجتماعی از دیگر سو بود که پیش از او، در ایران عصر او و حتی سال‌ها و دهه‌ها پس از وی دو مقوله متناظر و رویاروی یکدیگر تلقی شده است. بهار اما در چارچوب نظریه سیاسی مدرن و واقع‌گرایی خود این دو را مکمل و لازم و ملزوم هم و عامل دوام و بقای یکدیگر می‌دانست و این گم‌شده‌ای بود که شاید بتوان آن را از اساسی‌ترین عوامل رگرسیون و سیر رفت و برگشتی تاریخ معاصر ایران و چرخه تکراری آن دانست.

کانون نظریه سیاسی بهار همین نکته بود که وی بر خلاف بسیاری از فعالان سیاسی و سیاست‌پیشگان عصر خود، تضعیف حکومت مرکزی و پراکندگی، تفرق، تشتت و دسته‌بندی را نه تنها مترادف آزادی و دموکراسی نمی‌دانست، بلکه مخل و مخرب و مقدمه و بهانه سرکوب آزادی‌ها و تحدید حقوق شهروندان تلقی می‌کرد. بهار، هم در نوشته‌ها، تحلیل‌ها و منظومه فکری خود و هم در موضع‌گیری‌ها و عمل سیاسی خویش در سراسر زندگی پر فراز و نشیبی که پشت سر نهاد، بر این نظر بود. بر این مبنا، نظریه سیاسی او نوعی واقع‌گرایی سیاسی بود که در آن عناصری چون آزادی، دموکراسی، نظم، انضباط، تمرکز، همبستگی و همگرایی به گونه‌ای منسجم و مکمل به تأمین و تقویت منافع ملی می‌انجامد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۲)، *ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر‌شانه‌چی، چاپ هجدهم، تهران: نشر مرکز.
- اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، (۱۳۷۹)، *دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میر حسین موسوی*، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ارسنجانی، نورالدین، (۱۳۷۹)، *دکتر ارسنجانی در آینه زمان*، تهران: نشر قطره.
- الموتی، ضیاء‌الدین، (۱۳۷۰)، *فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران: جنبش‌های چپ*، تهران: شرکت انتشارات چاپخش.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه*، چاپ سوم، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- پروین، ناصرالدین، (۱۳۸۳)، *بهار و روزنامه‌نگاری زمانه او بهار، پنجاه سال بعد*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم، (۱۳۷۰)، *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۳)، «بهار و تعامل معتدل با سنت و تجدد»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال ۳۷، پاییز، شماره ۳.
- شجیعی، زهرا، (۱۳۷۲)، *نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات سخن.
- قیصری، علی، (۱۳۸۳)، *روشنفکران ایرانی در قرن بیستم*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: انتشارات هرمس.
- کاتوزیان، محمد علی (همایون)، (۱۳۹۰)، *ایران، جامعه کوتاه مدت و ۳ مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- کرونین، استفانی، (۱۳۹۴)، *کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر ماهی.
- کسروی، احمد، (۱۳۷۶)، *قیام شیخ محمد خیابانی، با مقدمه و حواشی و ویرایش محمد علی همایون کاتوزیان*، تهران: نشر مرکز.
- مک‌لین، ایان، (۱۳۸۷)، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*، ترجمه حمید احمدی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.